

تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۰۶/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۷/۱۲

نقش هویت و بیداری اسلامی در شکل‌گیری تحولات اخیر خاورمیانه

محمدباقر قالیباف^{*۱}

سید موسی پور موسوی^۲

۱- دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران .

۲- استادیار جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری دانشگاه امام حسین (ع)، تهران، تهران، ایران .

چکیده

هویت از جمله مفاهیمی است که از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول داشته و از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی است. در یک تعریف ساده هویت به معنی چیستی و کیستی است و از نیاز طبیعی انسان به شناخته شدن به چیزی یا جایی بر می‌آید. هویت اسلامی به عنوان یکی از انواع هویت ریشه در سنت و آیین پیامبر اکرم، قرآن کریم و نیز اهل بیت - علیهم السلام - دارد. به نظر نویسندگان مقاله سلسله حوادث اخیری که با خودسوزی یک جوان تونسی آغاز شد و متعاقب آن به سایر کشورهای منطقه گسترش پیدا کرد ریشه در مسائلی دارد که به فرهنگ و هویت اسلامی ملت‌های منطقه بر می‌گردد. بر این اساس سؤال اصلی ما این است که زمینه‌ها و انگیزه‌های بنیادین چنین خیزش و تحولی در کشورهای اسلامی منطقه ژئوپلیتیکی خاورمیانه و شمال آفریقا چیست؟ این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با هدف بازشناسی نقش هویت اسلامی در شکل‌گیری جنبش‌های منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا نگاشته شده است. نتیجه حاصل از این پژوهش این است که محرک و بنیان اصلی جنبش‌های کنونی خاورمیانه در نوعی بیداری سیاسی و اجتماعی نهفته است که اسلام و اسلام‌گرایی هویت و مبنای آن است.

واژگان کلیدی: خاورمیانه و شمال آفریقا، هویت، اسلام، بیداری اسلامی.

Email : bagher-ghalibaf@gmail.com

*۱ ایمیل نویسنده

سلسله حوادثی که با خودسوزی یک جوان تونسی آغاز شد، بعد از گذشت حدود یک سال، اکنون در مقیاس وسیعی چون فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از میان رفتن بلوک شرق در عرصه بین‌المللی قرار گرفته است. به همین ترتیب سیاستمداران و دانش‌پژوهان حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی، اتفاق نظر دارند که در کنار رخدادهایی چون فروپاشی امپراطوری عثمانی، تأسیس رژیم صهیونیستی، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و نهایتاً حادثه ۱۱ سپتامبر، حوادث یک‌سال گذشته باید به عنوان نقطه عطفی در تاریخ پرفراز و نشیب خاورمیانه معاصر تلقی شود، رویدادی که به واسطه نتایج و پیامدهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود، می‌تواند منشأ تحولات عظیمی در خاورمیانه قرن بیست و یکم باشد.

چنان‌که چشم عموم جهانیان روزانه در حال پی‌گیری اخبار شگفت‌آور این تحولات است، تلاش محققان و پژوهشگران حوزه‌های مختلف آن است تا به این سؤال اساسی پاسخ دهند که: زمینه‌ها و انگیزه‌های بنیادین چنین خیزش و تحولی در کشورهای اسلامی منطقه ژئوپلیتیکی خاورمیانه و شمال آفریقا چیست؟

طبعاً پاسخ به این سؤال راهبردی، از یک سو تابعی از جهت‌گیری تحلیلی و از سوی دیگر تعلقات عقیدتی و جهان‌بینی هر فرد و جریان است. در این بین و در میانه تفسیرها و تعبیرهای متفاوت و متعارض، طبعاً تحلیل‌هایی از آزمون سربلند بیرون خواهند آمد که بتوانند تبیین بهتری از واقعیت رخ داده و نتایج محتمل تحولات ارائه دهند. در این مقاله سعی خواهد شد تا با مدد گرفتن از ظرفیت‌های دانش ژئوپلیتیک و نیز رویکرد تاریخی، به سؤال فوق پاسخی ارائه داد.

در این مقاله تلاش شده است با قرار دادن تطور تاریخی خاورمیانه پس از جنگ دوم جهانی در متن تحولات ژئوپلیتیک جهانی، این ایده بسط داده شود که انگیزه‌ها و بسترهای تحولات امروزه خاورمیانه معاصر در ناکامی‌ها، شکست‌ها و تلاش‌های ۶ دهه اخیر ملت‌های منطقه نهفته است. همچنین ایدئولوژی و محرک بنیانی رویدادها را باید در متن رقابت الگوهای موجود برای ساماندهی جغرافیای کشورهای منطقه جستجو کرد. با این مبنا دیدگاه نگارندگان این مقاله این است که محرک و بنیان اصلی جنبش‌های کنونی خاورمیانه در نوعی

بیداری سیاسی و اجتماعی نهفته است که اسلام و اسلام‌گرایی هویت و مبنای آن است.

بحث نظری:

۱ - هویت: هویت از جمله مفاهیم میان‌رشته‌ای است که در حوزه‌های مختلفی همچون اخلاق، عرفان، فرهنگ، جغرافیا، سیاست، امنیت و حتی اقتصاد به آن پرداخته‌اند و در روان‌شناسی و علوم اجتماعی از بحث‌های پایه‌ای محسوب می‌شود. هویت به معنای چه بودن و چه کسی بودن و شناساندن و حقیقت و ماهیت چیز است و در پاسخ چه کسی بودن و چگونه بودن، مطرح می‌گردد. (قربانی، ۱۳۸۳، ص ۶۴). به تعبیر مانوئل کاستلز هویت فرایند ساخته‌شدن معنا بر پایه یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته از ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع برتری دارند، می‌باشد. (تاجیک، ۱۳۸۴، ص ۲۹) البته باید توجه داشت که هویت‌ها در خلاء ساخته نمی‌شوند بلکه با سه مقوله مکان (جغرافیا)، فضا (شبکه‌ها و روابط اجتماعی) و زمان (تاریخ) پیوندی وثیق دارند و از ویژگی‌ها و تحولات این سه مقوله متأثر می‌شوند. (گل محمدی، ۱۳۸۱، ص ۸۰)

در این میان هویت دینی یکی از انواع هویت بوده و شامل مجموعه‌ای از باورها و اعمالی می‌شود که فرد یا جامعه در ارتباط با سنت‌ها و مراسم پیشین که جنبه ایمانی دارد به اجرا می‌گذارد. در واقع هویت دینی در جهان امروز بسیار گوناگون است و از ادیان جهان شمول گرفته تا ادیان محلی‌تر و حاشیه‌ای و انواع و اقسام باورهای دینی فرقه‌ای را در برمی‌گیرد. (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۶۲) بر این اساس هویت اسلامی که یکی از اقسام هویت دینی است امری نهادینه‌شده در وجود ملت‌های منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا می‌باشد و ریشه در سنت و آیین پیامبر اکرم، قرآن کریم و نیز اهل بیت - علیهم السلام - دارد.

۱ - بیداری اسلامی و ریشه‌های آن

بیداری اسلامی پدیده‌ای اجتماعی است که به معنای بازگشت بیداری و هوشیاری امت اسلامی است تا به خودباوری رسیده و به دین و کرامت و استقلال سیاسی، اقتصادی و فکری خود مباحثات کرده، و در راستای ایفای نقش طبیعی خود به عنوان «بهترین امت برای مردم» تلاش کند.

جامعه‌شناسان، سیاستمداران، مصلحان و اندیشمندان، این بیداری را پیش‌بینی کرده بودند. به عنوان نمونه، اندیشمند شهید سید قطب در کتاب خود تحت عنوان «المستقبل لهذا الدین» و نیز حامد ربیع، استاد علوم سیاسی بشارت این بیداری را داده‌اند. بلکه تمام رهبران فکری و سیاسی جهان، از شصت سال پیش انتظار چنین بیداری را می‌کشیدند. اسمیت، استاد دانشگاه مونتریال، کتابی با عنوان «اسلام امروزین» دارد که در دهه پنجاه میلادی به چاپ رسیده و در آن توجه مسئولان کشور متبوعش را به این بیداری جلب کرده است. همچنین خاورشناس انگلیسی «مونتوکوملی وات» در سال ۱۹۶۴م کتابی را منتشر کرد و در آن اسلام قرون وسطی را مورد کنکاش قرار داده و انتظار بیداری اسلامی را داشته است و در توصیف آن می‌گوید: «بیداری اسلامی ایدئولوژی چهارمی خواهد شد که در پایان قرن بیستم بر جهان معاصر حاکم می‌شود.» (

<http://www.sajed.ir/new/nehzatjehaniislam/>)

در مجموع درباره ریشه‌های بیداری اسلامی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که در این جا به طور خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود:

- توجه به میراث علمی و غنی اسلام در عرصه‌های مختلف علوم و معارف بشری

- پیدایش شخصیت‌های روشنگر و بزرگی مانند حضرت امام(ره)

- پیروزی انقلاب بزرگ اسلامی در ایران

- شناخت عقب افتادگی‌های علمی، اقتصادی و اجتماعی جوامع اسلامی

- شناخت پیشرفت‌های مادی جهان غرب و وضعیت فلاکت‌بار حاکم بر جهان

اسلام

- مباحثات به گذشته‌ای درخشان و تمدنی بزرگ

- تشدید یورش غرب به جهان اسلام (حمله به افغانستان و عراق و ...)

- توجه به فشار خردکننده‌ای که حاکمان مستبد بر مردم اعمال کرده و با ظلم

و ستم به چپاول آن‌ها می‌پرداخته‌اند

- ناکامی همه راه حل‌ها و پروژه‌های جایگزین مقاومت و تغییر

- وقوع برخی حوادث دردناک چون به آتش کشیدن مسجدالاقصی یا شکست

سال ۱۹۶۷ میلادی اعراب از اسرائیل

- رشد و توسعه وسایل ارتباطی و رسانه‌های گروهی دیداری و شنیداری

- افزایش سطح آموزش اسلامی و تکامل شیوه‌های تبلیغ اسلام
- تشدید حرکت‌های ضد استعماری
- تشکیل نهادهای بین‌المللی انسانی مدافع حقوق بشر و فراخوان به تنظیم روابط بین‌الملل بر پایه‌های انسانی (معاونت فرهنگی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۴)

۱ - خاورمیانه و حدود آن:

«خاورمیانه» واژه کهنی نیست و اگر صد سال پیش روزنامه‌نویسی در نوشته‌های خود این واژه را به کار می‌برد، خواننده نمی‌دانست منظور نویسنده چیست و در مورد چه منطقه‌ای صحبت می‌کند.

در حقیقت این واژه ساخته و پرداخته غرب می‌باشد و از خوی استعمارگری آن‌ها سرچشمه می‌گیرد چرا که دوران نسبتاً طولانی است که سیاستمداران به ویژه در اروپای باختری و ایالات متحده کوشیده و می‌کوشند جهان سیاسی را به مناطق مختلف بر اساس میزان دوری یا نزدیکی بخش‌های مختلف آن نسبت به خود تقسیم نمایند. این نگاه ویژه به جهان سیاسی بر پایه خود را یک سر جهان دیدن یا خود را مرکز جهان فرض کردن و باقی‌مانده جهان را دور یا نزدیک به خود دانستن متکی است. این گونه تقسیم یا دسته‌بندی جهان سیاسی ریشه در رقابت‌های ژئوپلیتیک خاور و باختر سیاسی دارد که نخست میان دو قدرت امپریالیستی بریتانیا و روسیه متداول شد و آن‌گاه میان دو ابر قدرت شوروی و آمریکا در جهان دو قطبی پیگیری گردید. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱، ص ۱۸۲) در حقیقت قدمت کاربرد این اصطلاح به زمانی بر می‌گردد که آن‌ها انگلیس را مرکز عالم فرض می‌کردند و سرزمین‌های دیگر را بر مبنای جغرافیای وجودی خود، همچون ساعت گرینویچ لندن به شمال، جنوب، شرق و غرب تقسیم می‌کردند. (فتاحی اردکانی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۱)

به روایت اسناد و تحقیقات انجام شده اصطلاح «خاورمیانه» را برای نخستین بار یک مورخ آمریکایی به نام «آلفرد ماهان» به کار برده است و منظور وی از خاورمیانه منطقه اطراف خلیج فارس بوده است. وجه تسمیه خاورمیانه این است که چون از قاره اروپا به آسیا نظر افکنیم این منطقه نه خاور نزدیک است و نه خاور دور (درایسدل و بلک، ۱۳۶۹، ص ۲۰) لذا «آلفرد ماهان» این منطقه را

«خاورمیانه» نامید، و نویسندگان عرب آن واژه را الشرق الاوسط نامیدند و در فارسی «خاورمیانه» مصطلح شد. بدین ترتیب این واژه از اوایل قرن بیستم در مطبوعات و آثار اهل تحقیق به کار برده می‌شد لیکن عمومیت نداشت تا این‌که جنگ جهانی دوم آغاز شد و نیروهای دول متفق در مصر و فلسطین و عراق و ایران مستقر شدند و ستاد کل در شهر قاهره پایتخت مصر تشکیل شد که ناظر بر عملیات جنگی منطقه باشد. این ستاد که مقر خاورمیانه‌ای نیروهای متفقین نامیده می‌شد بر بخش‌های وسیعی از شمال و شرق آفریقا، ایران و ترکیه نظارت داشت. عامل دیگری که منطقه را در ذهن عموم حک می‌کرد، اهمیت منطقه از نظر نفت بود که بیش از یک چهارم تولیدات نفتی جهان و بیش از ۶۰ درصد ذخایر شناخته‌شده را در بر داشت. (همان، ص ۲۰)

در رابطه با محدوده خاورمیانه اظهارنظرهای مختلف و متفاوتی صورت گرفته است. همان طور که در قسمت قبلی بدان اشاره شد این واژه اول بار توسط ماهان به کار گرفته شد و منظور وی اطراف منطقه خلیج فارس بود. در هر صورت تاکنون هیچ‌گونه اجماع و تعریف واحدی در مورد مرزهای جغرافیایی و سیاسی خاورمیانه وجود ندارد.

جغرافی دانان، مورخان، روزنامه‌نگاران و دیوان سالاران همگی از این اصطلاح استفاده می‌کنند، اما همگی هنوز تعاریف متفاوتی از آنچه که منظورشان است در ذهن دارند. در بخش‌هایی از آسیا چنین مرسوم است که از این منطقه به عنوان آسیای غربی یاد می‌کنند، اما این تعریف مصر و سودان و مغرب را که در آفریقا قرار دارند و به طور کلی کشورهای خاورمیانه به شمار می‌روند در بر نمی‌گیرد. (کمپ، ۱۳۸۳، ص ۳۵) مطهر نیا معتقد است منطقه خاورمیانه در مفهوم کلاسیک آن کشورهای عربی به عنوان هسته مرکزی و کشورهای کناری یعنی ایران، ترکیه و اسرائیل را در بر می‌گیرد. (مطهر نیا، ۱۳۸۳، ص ۹۶) فرهنگ جغرافیایی و بستر خاورمیانه را چنین تعریف می‌کند: منطقه‌ای گسترده که دربردارنده کشورهای جنوب آسیا و شمال آفریقا است که در گذشته شامل افغانستان، پاکستان، هند و برمه نیز می‌شده است. دائره المعارف جدید «بریتانیکا» تعریف جامع‌تری ارائه می‌کند: خاورمیانه سرزمینی است که در اطراف سواحل جنوبی و شرقی دریای مدیترانه کشیده شده و از مراکش تا شبه جزیره عربستان و ایران و گاهی نیز تا فراتر از آن امتداد می‌یابد. خاورمیانه مفهومی

نیست که ریشه در جغرافیای فیزیکی داشته باشد مرزهای طبیعی به‌طور روشن این منطقه را از دیگر مناطق همجوار همچون آفریقا و آسیای مرکزی جدا نمی‌کند. (کمپ، ۱۳۸۳، ص ۵۵) مجتهدزاده معتقد است آن بخش از جهان که خاورمیانه خوانده می‌شود در حقیقت مجموعه‌ای از چند منطقه ژئوپلیتیک جداگانه و متمایز مانند خلیج فارس، شامات، مغرب یا آفریقای شمالی و غیره است که هر یک به‌دلیل هماهنگی‌ها و همگنی‌های موجود در پدیده‌های محیطی خود یک منطقه مشخص و مستقل از دیگر مناطق است. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱، ص ۱۸۳)

منطقه خاورمیانه به‌طور سنتی شامل کشورهای مسلمان عرب، ایران، ترکیه، افغانستان و پاکستان بوده که از لیبی در شمال آفریقا شروع می‌شود و تا افغانستان ادامه می‌یابد. باری بوزان معتقد است که کشورهای قبرس، سودان و شاخ آفریقا جزو خاورمیانه نیستند و افغانستان و ترکیه نیز حائل بین خاورمیانه و جنوب آسیا و اروپا هستند. (کرمی، ۱۳۸۳، ص ۷۹)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود تعریف حد و مرز منطقه خاورمیانه مسأله جدیدی نیست و تا کنون این منطقه با معیارهای متعددی چون عوامل جغرافیایی، فرهنگی، اقتصادی و همچنین سیاسی تعریف شده است. اما نکته قابل توجه این است که هر تعریف جدید از خاورمیانه دارای بار ارزشی است، بدین معنا که واضع تعریف بر اساس تصورات خود از منافعش به ارائه تعریف پرداخته است. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۳)

یافته‌های تحقیق و تجزیه و تحلیل آن:

تاریخ خاورمیانه از جنگ دوم جهانی تا به امروز را می‌توان بر مبنای سه گسست تاریخی به سه دوره کلی تقسیم کرد:

۱ - از پایان جنگ دوم جهانی و شکل‌گیری نظام دو قطبی تا فروپاشی شوروی (۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱)

۲ - از فروپاشی شوروی و طرح ایده «نظم نوین جهانی» آمریکا تا رویداد ۱۱ سپتامبر (۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱)

۳ - از رویداد ۱۱ سپتامبر و طرح ایده خاورمیانه بزرگ تا خیزش‌های فعلی خاورمیانه (۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱)

بر این اساس برای فهم روند تکوین بسترهای تحولات اخیر خاورمیانه و شمال

آفریقا به بررسی این سه دوره می‌پردازیم:

الف) شکل‌گیری جهان دو قطبی و سه‌الگوی ساماندهی نظم سیاسی منطقه

ویژگی عمده وضعیت دو قطبی، رقابت مستقیم و یا غیر مستقیم دو ابرقدرت در مناطق مختلف با هدف بسط و حفظ نفوذ بوده است. در این بین خاورمیانه به واسطه جایگاه حساس خود در ژئوپلیتیک جهانی به عرصه‌ای برای رقابت دو قطب بدل شد. بعد مهمی از این رقابت طرح دو الگوی لیبرال سرمایه‌داری غرب و الگوی سوسیالیستی اتحاد شوروی به عنوان الگوی مطلوب برای دولت‌های منطقه بود که توسط گروه‌های سوسیالیستی و گروه‌های لیبرال غرب‌گرا در منطقه پیگیری می‌شد.

در این میان شکل‌گیری رژیم صهیونیستی در قلب جهان اسلام، تأثیری مشخص بر تحولات منطقه و نبرد الگوهای نظری رقیب برای ایجاد نظم سیاسی بر جای گذاشت. به دنبال آن، پان عربیسم و وحدت اعراب به عنوان ایده‌ای مهم و دوران‌ساز در جهان عرب شکل گرفت. پان عربیسم رویکردی سکولار و دارای جهت‌گیری مثبت به الگوی سوسیالیستی شوروی بود. پان عربیست‌ها در سال‌های مابین ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ موفق شدند تا با ادعای تحقق «آرمان‌های ملت عرب» یعنی مبارزه با اسرائیل، مبارزه با استعمار و سلطه‌گری غرب، کنار زدن رژیم‌های پادشاهی اقتدارگرا، تحقق آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، حل معضل توسعه نیافتگی و تحقق رشد و توسعه اقتصادی در چند کشور به قدرت سیاسی دست یابند. در مقابل کشورهای رادیکال عرب که متحد اتحاد شوروی به شمار می‌رفتند، تعدادی از رژیم‌های عربی نیز در صف بندی‌های جهانی و منطقه‌ای در کنار غرب قرار گرفتند و به نوعی امید خود را به تحقق نوعی «کاپیتالیسم خاورمیانه‌ای» بستند، اما به لحاظ سیاسی رویکردی عمیقاً اقتدارگرا، و واپس‌گرا داشتند.

همان‌طور که در مقطع ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ م در صحنه سیاست جهانی شاهد رقابت همه‌جانبه دو قدرت بزرگ هستیم در صحنه منطقه‌ای نیز شاهد رقابتی میان دولت‌های ملی‌گرای متمایل به شوروی از یک سو و کشورهای راست‌گرای حامی بلوک غرب از سوی دیگر هستیم. به تبع این منازعه ژئوپلیتیکی، منازعه‌ای نیز در سطح الگوهای مدعی ظرفیت و توانایی برای حل معضلات کشورهای

منطقه وجود دارد که شامل چپ‌های سوسیالیستی و کمونیستی، ملی‌گرایان متمایل به سوسیالیسم و یک الگوی محافظه‌کار و غرب‌گرا می‌باشد. ویژگی اصلی این گفتمان‌ها جهت‌گیری سکولار، اقتدارگرا، مبتنی بر طرد هویت دینی جوامع و تأکید بر سازماندهی جوامع خاورمیانه در قالب الگوهای وارداتی است که در نهایت خاورمیانه را در بلوک‌بندی جهانی در جبهه‌ای خاص قرار می‌دهد.

مسأله آن است که وقتی به دستاوردهای حاصل از اجرای این الگوهای رقیب نگاه می‌کنیم، می‌توان گفت که تلاش‌های سیاسی حول این الگوها، نهایتاً نتوانستند پاسخی در خور برای معضلات و خواسته‌های عمومی ارائه دهند. ناکامی گروه‌های کمونیستی و سوسیالیستی در جلب و جذب مخاطب و تضعیف شدید آن‌ها در سایه اضمحلال تدریجی بلوک شرق، با ناکامی رژیم‌های پان عربیست در مبارزه با استعمار غربی، مقابله با رژیم صهیونیستی و حل مسأله فلسطین، تحقق توسعه اقتصادی و اجتماعی و حل معضل عقب‌ماندگی، بازسازی رابطه جامعه و دولت و تحقق آزادی‌های سیاسی و اجتماعی همراه شد و عملاً به اضمحلال و بی‌اعتباری الگوی پان عربیستی در نیمه دوم دهه ۷۰ منجر شد و پیمان کمپ دیوید خط بطلان بر این الگو بود. از سوی دیگر رژیم‌های متحد غرب نیز میراثی جز عقب‌ماندگی، اقتدارگرایی، ناتوانی در پاسخگویی به خواسته‌های عمومی برای مبارزه با توسعه‌طلبی غرب و رژیم صهیونیستی بر جای نگذاشتند.

در این میان اما پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ باید به عنوان نقطه عطفی در تحولات سیاسی خاورمیانه و حتی جهان تلقی شود. در مقطعی که کم و بیش ناکارآمدی الگوها و گفتمان‌های سه‌گانه فوق در حال آشکار شدن بود، انقلاب اسلامی با کنار زدن الگوهای امتحان پس داده موجود، با بازگشتی دوباره به هویت بنیادین جامعه اسلامی ایران، آن را به عنوان پایه‌ای برای خیزش انقلابی قرار داده و این هویت دینی و بومی را بستر شکل دادن به نظم سیاسی نوینی در دنیا قرار داد که دامنه آن به سرعت، سایر ملت‌های خاورمیانه را در بر گرفت. در سایه تحول ناشی از انقلاب اسلامی شاهدیم که صف بندی‌های قبلی دولت‌ها تغییر و عملاً ائتلافی از دولت‌های راست‌گرا و چپ‌گرای سابق بر علیه تهدید جدید شکل گرفت. آنچه این نزدیکی را تقویت کرد شامل ترمیم شکاف بین قدرت‌های بزرگ در سیاست کلان جهانی و از سوی دیگر بی‌معنا شدن ادعاهای قبلی در خصوص مبارزه با غرب، اسرائیل و تحقق آرمان‌های ملت عرب بود.

ب) فروپاشی شوروی و تلاش آمریکا برای بسط طرح نظم نوین جهانی در خاورمیانه

خاورمیانه در موقعیتی با تغییر آرایش ژئوپلیتیک جهانی روبه‌رو شد که در متن خود با بی‌اعتباری تمام الگوها و گفتمان‌های تجربه شده مواجه بود و در نوعی سرگردانی اساسی به سر می‌برد. دولت‌های عربی تحت تأثیر تحول صورت گرفته کوشیدند تا هر چه بیشتر خود را با رویکرد و جهت‌گیری منطقه‌ای آمریکا منطبق نمایند که در قالب پذیرش سریع پیمان‌های صلح مادرید و اسلو خود را نشان داد. در موقعیتی که دولت‌های عرب با بی‌اعتباری ملی‌گرایی روبه‌رو بوده و گفتمان اسلامی را به عنوان تهدیدی علیه خود به حساب می‌آوردند، دوباره نگاه خود را به سوی غرب و به ویژه آمریکا معطوف ساختند. این در حالی بود که ایالات متحده آمریکا به عنوان قطب باقی‌مانده از جنگ سرد؛ مدعی ارائه الگویی موفق برای سازماندهی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهان بود. رئیس‌جمهور وقت آمریکا در سخنرانی معروف «نظم نوین جهانی» سودای آمریکا برای بدل شدن به تنها ابرقدرت جهان پس از جنگ سرد را در تمایل کشورش برای انتقال دستاوردها و برنامه‌های خود مطرح کرد. در پس زمینه چنین رویکردی این ایده وجود داشت که با فروپاشی الگوهای سوسیالیستی و ملی‌گرایانه جنگ سرد، آمریکا با الگوی لیبرال دموکراسی در بعد سیاسی و نظام بازار آزاد در حوزه اقتصادی، می‌تواند نسخه شفاف‌بخش برای جهان و از جمله خاورمیانه ارائه دهد.

دولت‌های عرب کوشیدند تا حد ممکن خود را به خواسته‌های آمریکا برای گسترش بازار آزاد و دموکراسی تطبیق دهند. در این میان اما نخستین تلاش‌ها برای تحقق دموکراسی در خاورمیانه، بلافاصله منجر به پیروزی گروه‌های اسلام‌گرا در تونس و الجزایر شد که طبعاً رژیم‌های محافظه‌کار و کشورهای غربی تمایلی به پذیرش آن نداشتند آمریکایی‌ها در مقابل گروه‌های اسلامی ریشه‌دار در خاورمیانه، ترجیح دادند تا مجدداً در کنار دولت‌های اقتدارگرا قرار گیرند که هم سکولار بودند و هم غرب‌گرا و در نهایت آن‌که تقریباً هیچ تهدیدی برای رژیم اسرائیل به شمار نمی‌رفتند.

در این مقطع حدوداً ده ساله عملاً تغییری در ماهیت اقتدارگرایی رژیم‌های عربی به وجود نیامد و از این‌رو بحران مشروعیت این دولت‌ها عمیقاً تشدید شد. غرب‌گرایی و نزدیکی به سیاست جهانی و منطقه‌ای آمریکا نیز عملاً باعث از دست

رفتن وجهه رژیم‌های عربی برای مبارزه با اسرائیل و تحقق آرمان فلسطین شد. در حوزه اقتصادی و اجتماعی نیز گرچه برخی تحولات در کشورهای حوزه خلیج فارس صورت گرفت؛ اما تصویر موجود از وضعیت مجموعه کشورهای عربی در دهه ۹۰، گرفتاری در دام مجموعه‌ای از ناکارآمدی‌های سیاسی و برنامه‌ای و افزایش بحران فقر و بیکاری است. در پایان قرن بیستم، پژوهشگران کشورهای عربی را غرق در مجموعه‌ای از بحران‌های ناکارآمدی، مشروعیت و هویت توصیف می‌کردند که به واسطه نبود امکان واقعی برای شکل‌گیری بدیل‌های سیاسی مبتنی بر مردم‌سالاری دینی، در متن خود سلفی‌گری تندروانه‌ای را می‌پرورد که نوعی اعتراض خشونت‌بار به واقعیت اقتدارگرایی‌های سکولار حاکم بر کشورهای مسلمان و همچنین سلطه‌طلبی و حمایت همه‌جانبه آمریکا و غرب از اسرائیل و رویکرد همیشه تهاجمی و تحقیرکننده آن بود.

ج) ۱۱ سپتامبر و تلاش آمریکا برای تحقق هژمونی در خاورمیانه با طرح خاورمیانه بزرگ

تلاش آمریکا به بسط هژمونی خود در منطقه با حملات ۱۱ سپتامبر پیوستگی ویژه‌ای دارد. از این رو طرح ایده خاورمیانه بزرگ باز تعریف چشم‌انداز ژئوپلیتیک جهانی از سوی ایالات متحده آمریکا به شمار می‌آید. طرح خاورمیانه بزرگ بر پایه تفسیر و تحلیلی از ماهیت بحران‌های جامعه عربی در پی آن بود تا طرحی جامع برای گذار کشورهای عربی از توسعه نیافتگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به وضعیت بالاتری از لحاظ شاخص‌های توسعه و گذار از اقتدارگرایی غالب به سوی نوعی دموکراسی سکولار در حوزه سیاسی ارائه کند و به نوعی جوامع خاورمیانه‌ای را با الگوی لیبرال دموکراسی مطلوب خود سازماندهی مجدد نماید. این تلاش برای تحمیل نوسازی و دموکراسی از بیرون و به پشتیبانی قدرت و زور از همان ابتدا به عنوان احیا نوعی استعمار قیّم مآبانه تعبیر شد که محکوم به شکست است و ملت‌های منطقه را به اهداف آمریکا بدبین‌تر خواهد کرد. مروری بر یک دهه تلاش آمریکا به خوبی نشان می‌دهد که تحقق این هدف‌ها تا چه اندازه از دسترس دور بوده است. آمریکا نه تنها موفق به ایجاد تحولی در خاورمیانه نشد، بلکه هم‌چنان خود را در کنار اقتدارگرایان ناکارآمدی قرار داد که تجربه اخیر نشان داده تا چه میزان مورد خشم بوده‌اند. در پایان سال ۲۰۱۰ و در آستانه جنبش‌های یک‌سال اخیر خاورمیانه، ملت‌های عرب درگیر همان بحران‌های یک

دهه قبل بودند، با این تفاوت که در برخی از این کشورها، به‌ویژه در شمال آفریقا شکاف فقیر و غنی در سایه گسترش الگوهای نئولیبرال افزایش یافته بود.

ماهیت تحولات اخیر خاورمیانه

بسیاری از تحقیقات صورت گرفته نشان می‌دهد خاورمیانه در طی ۶ دهه گذشته عمیقاً درگیر و دار اقتدارگرایی، معضلات اقتصادی و اجتماعی، سلطه‌طلبی آمریکا و شکست‌های تحقیر کننده از دشمن صهیونیستی بوده است. در عین حال الگوهای چپ و راست، که برای مدت‌های مدیدی مدعی حل این معضلات و بحران‌ها بودند به واسطه ناتوانی درونی و ایجاد دامنه‌های جدیدی از مشکلات، اعتبار خود را از دست داده‌اند. ماهیت این جنبش‌ها را می‌توان با بررسی آنچه در این تحولات طرد می‌شود و آنچه به عنوان خواسته از سوی فعالان و حاضران مطرح می‌شود در یافت. آنچه در خیزش‌های اخیر طرد و نفی می‌شوند به زبان ساده عبارت‌اند از سکولاریسم، اقتدارگرایی، ملی‌گرایی، غرب‌گرایی، ایده‌سازش با غرب و اسرائیل و وضعیت اسف‌بار اقتصادی و اجتماعی. در مقابل نیز آنچه خواسته می‌شود عبارت‌اند از خواست اجرای اسلام، تحقق آزادی، تحقق استقلال ملی و بازیابی کرامت جمعی، ایستادگی در مقابل سلطه‌طلبی و نهایتاً شکل دادن به الگویی کارآمد از مدیریت اقتصادی و اجتماعی.

عده‌ای در تفسیرهای خود ماهیت جنبش را دموکراسی خواهانه می‌دانند، حال آن‌که توجه نمی‌شود که دموکراسی خواهی جزئی از کلیتی است که اسلام و هویت انکار شده ۶ دهه گذشته خاورمیانه مبنای آن است. با این بیان، اسلام و تحرک بر مدار آن را می‌توان به مانند کلیت و ظرفی در نظر گرفت که جنبش در متن آن شکل گرفته و نارضایتی‌های شکل گرفته از اقتدارگرایی، ناکارآمدی اقتصادی و اجتماعی و نهایتاً عقب‌نشینی دائمی در برابر غرب و اسرائیل را در متن خود قرار داده و به صورت یک مجموعه منسجم به جهان ارائه می‌دهد. در چنین صورتی جنبش مدعی شکل دادن به نظمی سیاسی است که هویت آن بر اساس اسلام است و در بستر آن می‌توان به حل معضلات تاریخی ملت‌های عرب پرداخت. گروه‌هایی که دموکراسی‌طلبی را به عنوان عنصر هویت‌بخش این جنبش‌ها می‌دانند، برداشتی از اسلام در نظر دارند که نمی‌تواند آزادی‌خواهی را در متن خود قرار دهد. حال آن‌که واقعیت موجود در کشورهای دست‌خوش دگرگونی حاکی از آن است که نمادهای جنبش اسلامی هستند و آزادی‌خواهی

در متن آن مطرح می‌شود. دلایل کلان زیر را می‌توان به عنوان ادله‌ای بر اسلامی بودن هویت این جنبش‌ها دانست:

- ۱ - حضور توده مردم به عنوان دارندگان و حاملان هویت اسلامی (شاخص مردمی بودن)
 - ۲ - حضور اسلام و شعارهای اسلامی به عنوان نماد اعتراض و خواست تغییر (شاخص نمادین)
 - ۳ - حضور و نقش‌آفرینی نیروهای اسلام‌گرا به عنوان نیرومندترین و اصلی‌ترین نیروی حاضر در صحنه (شاخص گروه‌های نقش‌آفرین)
 - ۴ - حضور و غلبه خواسته‌های اسلامی از یک سو و شعارهای ضدغربی و ضد صهیونیستی از سوی دیگر (شاخص خواسته‌ها و تقاضاها)
- به این معنا اسلام انقلابی هسته مرکزی خیزش و عنصر پایه‌ای هویت‌بخش تحولات است که سایر خواسته در سایه آن مطرح می‌شوند.

انقلاب اسلامی ایران به عنوان الگوی خیزش‌های جدید

به تعبیر بسیاری از تحلیل‌گران، با توجه به حضور اسلام به عنوان عنصر تعریف‌کننده اصلی ملت‌های خاورمیانه و از سوی دیگر شکست و بی‌اعتباری گفتمان‌ها و الگوهای معاصر مدعی و کنش‌گر در صحنه سیاسی خاورمیانه، اسلام و جهت‌گیری اسلامی انتخاب طبیعی ملت‌های خاورمیانه است. وقتی این زمینه را با وجود یک سنت بزرگ و نیرومند مبارزه بر مدار فرهنگ دینی در خاورمیانه در نظر داشته باشیم می‌توانیم در یابیم که چرا اسلام حضوری این‌چنین نیرومند در جنبش‌ها دارد. سخن از سنت اسلام مبارزی است که الگوهای مسلط در ۶ دهه گذشته خاورمیانه اقدام به سرکوب آن کرده‌اند.

رویش انقلاب اسلامی و الگوی جدیدی که به عنوان الگوی مبارزه و پیگیری خواست‌های جمعی از درون آن به جهان اسلام ارائه شد، ریشه‌ای عمیق در هویت مردم مسلمان خاورمیانه و تلاش‌های فکری نخبگان مسلمان معاصر دارد. انقلاب اسلامی از یک سو برآیند تحولات فکری و اجتماعی ماقبل خود در مجموعه جهان اسلام بود و از سوی دیگر به عنوان الگویی جدید از سازماندهی اجتماعی و سیاسی کشورهای مسلمان در مقابل سه الگوی ملی‌گرا، سوسیالیستی و لیبرالی غرب‌گرا مطرح شد. با از میان رفتن اعتبار الگوهای سوسیالیستی و پس از آن الگوهای ملی‌گرایانه، دو دهه اخیر خاورمیانه را می‌توان عرصه منازعه دو

رویکرد اسلامی و لیبرال آمریکایی برای سازماندهی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاورمیانه دانست. در این میان چنان که گفته شد، الگوی لیبرال در قالب دو طرح نظم نوین جهانی و خاورمیانه بزرگ کوشید تا فضایی برای سازماندهی مجدد سیاسی و اجتماعی کشورهای منطقه ارائه کند که خیزش‌های اخیر و درون مایه آن‌ها را می‌توان در نفی و انکار آن دانست. وقتی از بیداری اسلامی سخن گفته می‌شود منظور چرخشی است که در ایدئولوژی مبارزه و شیوه بیان خواسته‌های عمومی به وجود آمده است. چرخشی از الگوهای قبلی مدعی تحقق مطالبات، به زبانی که عمیقاً در تاریخ منطقه ریشه‌دار است و تبلور عینی خود را در انقلاب اسلامی ایران یافته است و به شیوه و بیانی دیگر در سایر کشورهای خاورمیانه بازتاب یافته است و محرک و ظرف بیان اعتراض‌ها و خواسته‌هایی است که الگوها و ایدئولوژی‌های دیگر از پاسخ به آن‌ها ناتوان بوده‌اند.

در یک مرور اجمالی می‌توان از این امر ادعا دفاع کرد که از لحاظ تاریخی انقلاب اسلامی ایران و روند تحولاتش هم برای ملت‌های منطقه بسیار مهم بوده است و هم شباهت زیادی بین روند شکل‌گیری آن با جنبش‌های اخیر خاورمیانه می‌توان مشاهده نمود. در پایان این مقاله به سه مورد از مهم‌ترین آن‌ها در قالب سه مرحله اشاره می‌کنیم:

مرحله اول: مشابهت برکناری دیکتاتورها. شباهتی که بین خواست مردم ایران در زمینه خروج و برکناری و محاکمه شاه ایران با دیکتاتورهای مصر و تونس و یمن و بحرین و لیبی می‌توان مشاهده نمود. در واقع شخصی شدن قدرت در رژیم گذشته ایران، عملاً به معنای قرار گرفتن همه چیز ذیل شخصیت پادشاهی بود که هر روز به قدرت و جاه‌طلبی خود می‌افزود و این مسأله‌ای است که در جهان سوم، بسیار اتفاق افتاده است که همین مسأله را در مورد کشورهای مصر، یمن، لیبی، تونس و بحرین شاهد بودیم. در این زمینه مردم مصر مانند ایران، دیکتاتور خود را از قدرت برکنار کردند. مردم تونس نیز دیکتاتور خود را از کشور اخراج کرده‌اند. مردم لیبی دیکتاتور خود را از بین برده و مردم یمن نیز به تازگی و با وجود حمایت‌های برخی کشورها موفق به اخراج دیکتاتور از کشور خود شده‌اند. مردم بحرین نیز علی‌رغم فشارهای خارجی تمام تلاش خود را برای فروپاشی رژیم آل خلیفه انجام می‌دهند.

مرحله دوم: حاکمیت خدا و اجرای قوانین اسلام. در واقع بعد از برکناری

دیکتاتورها خواسته اصلی قریب به اتفاق جنبش‌های منطقه پیاده شدن و اجرای کامل قوانین اسلام بود که شباهت زیادی با خواست مردم ایران در این زمینه داشت. به عبارت دیگر انقلاب اسلامی ایران توسط کسانی شروع شده و به ثمر نشست که معتقد بودند حاکمیت تنها از آن خدا و پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم- و ائمه معصومین - علیهم السلام- بوده و هر کس از غیر طریق آنان به حکومت برسد طاغوت و غیرقانونی خواهد بود و به همین دلیل حاکمیت پادشاهان را در طول تاریخ غیرقانونی و نامشروع می‌دانستند. در این زمینه تمام تلاش مردم مصر قرار گرفتن حاکمیت خدا و اجرای قوانین اسلام در کشور خود بود طوری که بعد از یک سال توانستند مجلسی اسلامی با اکثریت نیروهای اسلامی که برای سال‌ها خارج از دایره سیاست و حکومت بودند برپا نمایند. مردم تونس نیز مجلس قانون‌گذاری خود بر مبنای اسلام را تشکیل دادند و مردم لیبی نیز مجلسی بر مبنای قوانین اسلامی شکل دادند و در برابر کتاب قرآن سوگند یاد کردند.

مرحله سوم: تحقق آزادی و اجرای عدالت. آزادی و عدالت در انقلاب‌های لیبرالیستی غربی، آزادی افراد به قیمت فدا کردن عدالت اجتماعی مطرح می‌شود و در انقلاب‌های مارکسیستی عدالت اجتماعی را با اعمال خشونت و دیکتاتوری و به قیمت از دست دادن آزادی‌های فردی می‌دهند ولی در سیستم سیاسی اسلامی عدالت اجتماعی همراه آزادی فردی به‌طور متوازن و تا آن جا که ممکن است به‌طور هماهنگ مطرح می‌شوند. اسلام آزادی لیبرالیستی را که به بی‌عدالتی‌ها و فاصله‌های زیاد طبقاتی منتهی می‌شود نفی می‌کند چنان‌که مساوات و برابری بدون توجه به خصوصیات و استعدادهای فردی را نیز که حالت تحمیلی دارد و همراه با زور و دیکتاتوری است نمی‌پذیرد. روح برادری را ترویج و امتیازات بی‌جا و تبعیض طبقاتی را تکذیب می‌کند و از این‌رو، مورد توجه بسیاری از مردم محروم دنیا قرار گرفته است. با توجه به عمر کوتاهی که از انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد و علی‌رغم تهدیدها و فشارهای خارجی بر جمهوری اسلامی ایران می‌توان گفت این کشور نمونه موفق از برقراری آزادی و اجرای عدالت اسلامی در منطقه بوده است. البته برای اجرای این مرحله در کشورهایی که با خیزش‌های انقلابی مواجه بوده‌اند زمان زیادی لازم است و کشورهای انقلابی هنوز در ابتدای راه می‌باشند ولی می‌توانند از تجربیات انقلاب ایران در این زمینه

استفاده نمایند.

اسلام انقلابی‌ای که از ایران ریشه گرفته است در دو دهه گذشته بستر خیزش مجموعه‌ای از مهم‌ترین مقاومت‌های موفق در مقابل غرب و رژیم صهیونیستی بوده است. پیروزی حزب‌الله لبنان و موفقیت‌های حماس و جهاد اسلامی در صحنه مبارزه با رژیم اسرائیل به اتکای حمایت وسیع مردمی در منطقه از آن‌ها تحقق یافته و از سوی دیگر مشوق سایر گروه‌ها برای پی‌گیری این الگوهای موفق بوده است. منظور از الگوگیری از ایران آن نیست که گفته شود آن‌ها دقیقاً به راه ایران می‌روند، بلکه الگوگیری از ایران به معنای قرار دادن اسلام در مدار حرکت و راهنمای ایجاد نظم جدید و تدوین خواسته‌هاست. وگرنه هر کشوری بنا به شرایط و مقتضیات خود طراحی نظم جدیدی را انجام خواهد داد.

نتیجه گیری

جنبش‌های مورد بحث در این مقاله، جنبش‌هایی «در جریان» هستند و هنوز چندان از آن‌ها دور نشده‌ایم که به قضاوت در مورد دستاوردها و ناکامی‌های آن پرداخته شود. بی‌تردید چالش‌های زیادی در مسیر تحقق یک سامان سیاسی مطلوب عموم مردم وجود دارد. دشواری اساسی از آن جا بر می‌خیزد که یک الگوی مدون و مطابق با نیازهای این جوامع در دسترس آن‌ها نیست. گرچه مردمان این کشورها به صورت اساسی می‌دانند چه می‌خواهند و چه نمی‌خواهند، ولی مسأله آن است که گروه‌های عمده مبارز نمی‌دانند که چگونه باید خواست‌های خود را تحقق عینی ببخشند. تردیدی نیست که آن‌ها اقتدارگرایی، غرب‌گرایی، سکولاریسم و ملی‌گرایی را نمی‌خواهند و همچنین شکی نیست که آن‌ها خواهان تحقق یک نظم سیاسی مبتنی بر اسلام، مردم‌سالار، قادر به حل مسأله توسعه نیافتگی و نهایتاً تأمین استقلال و عزت ملی در مقابل غرب و اسرائیل هستند. ولی تحقق این آرمان‌ها ابزارها و شیوه‌هایی را می‌طلبد که نیروهای موجود در صحنه از آن‌ها بی‌بهره‌اند. خلائی که می‌تواند تهدید کننده باشد. می‌توان این چالش را «چالش فقدان الگو» نام نهاد.

در این جاست که چالش مهم دیگر بروز می‌کند: یعنی تلاش برخی قدرت‌ها و کشورها برای استفاده از این خلاء برای سوق دادن جنبش پیروز به سوی الگوی مطلوب خود و بر ضد هویت پایه‌ای آن. به نحو مشخص در حال حاضر غرب می‌کوشد بی‌توجه به عملکرد خود در دهه‌های قبلی و هویت ضد غربی و اسلامی

جنبش‌ها، با استفاده از یک فضای عملیات روانی و رسانه‌ای مانع از بروز عینی‌تر هویت اسلامی جنبش شود. آن‌ها در عین حال کوشیده‌اند تا با حفظ نهادهای عمده رژیم‌های قبلی، مانع از عمق یافتن خواسته‌ها شده و آن را محدود به تحقق دمکراسی نگه دارند. گویی که در حال حفظ جنبش‌ها از تهدید بزرگتری به نام اسلام هستند. ایالات‌متحده به نحو مشخص احساس می‌کند که در سایه تحول صورت گرفته و خلاء به وجود آمده این فرصت را دارد که در پی تحقق طرح خاورمیانه بزرگ باشد. از این‌روست که شاهدیم معمولاً در تعبیرها و تفسیرها، بدون توجه به ابعادی چون جهت‌گیری اسلامی و ضدغربی مردم و غلبه نیروهای اسلامی در صحنه، تمرکز صرف بر محور آزادی‌خواهی و خواسته‌های اقتصادی صورت گیرد. پروژه ایران هراسی را نیز می‌توان در راستای ترساندن گروه‌های اسلامی و مردمان خواهان نظم سیاسی اسلام و جلوگیری از الگو شدن ایران دانست. این چالش را می‌توان با عنوان «چالش احتمال مصادره» و دادن ابعادی غیر از خواست توده عمومی نام نهاد.

چالش سوم در ارتباط با چالش‌های قبلی به فقدان رهبری انسجام‌آفرین و سامان‌بخش ابعاد هویتی و سازمانی آن است که باعث شده تا جنبش نتواند خواسته‌های خود را به صورت صریح مطرح و پی‌گیری نماید. این چالش، «چالش رهبری» است.

چالش چهارم از ساختار اجتماعی و فرهنگی پرشکاف کشورهای عربی ناشی می‌شود که عمدتاً مبتنی بر قبیله‌گرایی است. این چالش می‌تواند در نبود یک نظم سیاسی استوار بستری برای منازعات قومی و مذهبی باشد تا جایی که سایه اقتدارگرایی را دوباره بر سر این کشورها قرار دهد. این چالش را با عنوان «چالش تنوع و تعدد گروه‌ها» نام می‌نهم. همان‌طور که ترکیبی از مؤلفه‌های امیدبخش در مسیر تحولات جدید وجود دارد، مجموعه‌ای از چالش‌ها نیز مسیر آینده را با دشواری‌هایی مواجه خواهد ساخت. آینده خاورمیانه در حال شکل‌گیری است و بازیگران جدیدی در عرصه ژئوپلیتیکی آن نمایان خواهند شد. در موقعیتی که اسلام صدای اصلی تحول و عنصر هویت‌بخش نیروهای عمده حاضر در متن تحولات است رسالت اندیشمندان و فعالان عرصه‌های اجتماعی و سیاسی ایجاب می‌کند تا الگوی جدیدی برای تحقق خواسته‌های مطرح شده در دسترس این ملت‌ها قرار دهند.

منابع

۱. احمدی، حمید (۱۳۸۸)، بنیادهای هویت ملی ایرانی، نشر ارتباطات اسلامی.
۲. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، جهانی شدن و هویت، کتاب مجموعه مقالات هویت ملی و جهانی شدن، تهران، موسسه تحقیقات علوم انسانی.
۳. حاجی یوسفی، امیراحمد (۱۳۸۳)، ایران و خاورمیانه گفتارهایی در سیاست خارجی ایران، تهران، مرکز بررسی های استراتژیک.
۴. جوادی فتح، سارا (۱۳۸۴)، «سوداهای آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ»، مجله راهبرد، شماره ۳۵.
۵. درایسدل و بلک (۱۳۶۹)، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال افریقا، ترجمه دره میرحیدر، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۶. عزتی، عزت الله (۱۳۸۴)، استراتژی پیشنهاد ایالات متحده و پیامدهای ژئوپولیتیکی آن بعد ۱۱ سپتامبر، انجمن ژئوپولیتیک ایران.
۷. فتاحی اردکانی، حبیب الله (۱۳۸۵)، محور شرارت، روایت سلطه در جهان پس از ۱۱ سپتامبر، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۸. قنبری، علی اصغر (۱۳۸۳)، اهمیت منطقه خاورمیانه و بررسی اجمالی طرح خاورمیانه بزرگ، جغرافیای نظامی امنیتی.
۹. قربانی، قدرت الله (۱۳۸۳)، «هویت ملی از دیدگاه استاد مطهری»، مطالعات ملی، سال پنجم، شماره ۲.

۱۰. کمپ، جفری و هارکاو، رابرت (۱۳۸۳)، **جغرافیای استراتژیک خاورمیانه**، جلد اول، مترجم: سید مهدی حسینی متین، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۱. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، «**چرا خاورمیانه بزرگ**»، فصلنامه مطالعاتی- پژوهشی نهضت، سال پنجم، شماره ۱۷ و ۱۸
۱۲. گل محمدی، احمد (۱۳۸۳)، «**گفتمان‌های هویت در عصر جهانی شدن**»، کتاب مجموعه مقالات هویت ملی و جهانی شدن، تهران، موسسه تحقیقات علوم انسانی.
۱۳. معاونت فرهنگی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی (۱۳۸۴)، **بیداری اسلامی**، چشم انداز آینده و هدایت آن، نشر مجمع تقریب مذاهب، جلد ۱ و ۲
۱۴. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱)، **جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی**، انتشارات سمت.
۱۵. مطهرنیا، مهدی (۱۳۸۳)، «**خاورمیانه بزرگ، ملازمات و پیامدها**»، فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک
۱۶. <http://www.sajed.ir/new/nehzatjehaniislam/egypt-and-ahrein>

